

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

رب اشرح لي صدري و يسر لي امري و احل عقدة من لساني يفقهوا قولي

### آنچه مأمون عباسی انجام داد، تغییر تاکتیک بود، نه تغییر استراتژی

قبلا عرض شد که مأمون تغییر تاکتیک داد؛ نه اینکه تغییر استراتژی بدهد. استراتژی یهود، از بین بردن خط اسلام با جلوگیری از دست یافتن اسلام به حاکمیت جهانی بود. تلاش در جهت ممانعت از عملی شدن آیه «لِيُظْهَرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (۱) بود. مفاد این آیه باید روی زمین محقق شود. خداوند می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهَرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (۲). طبیعتاً وقتی مفاد این آیه محقق شود، نه اسمی از یهود و نه رسمی از آنها باقی می‌ماند؛ درحالی‌که یهودیان در پی باقی ماندن اسم و رسم خود نیستند؛ بلکه در پی دستیابی به کل دنیا هستند و یک نقطه خاصی مدنظر آنها نیست که مثلاً یک جزیره‌ای در اختیار آنها گذاشته شود تا در آنجا به زندگی خود ادامه دهند؛ آنها خواهان کل دنیا هستند. پس آنها باید از ظهور اسلام بر همه عالم جلوگیری کنند و برای یهودیان، این مسیر و خط، روشن است و می‌دانند برنامه اسلام که همان جهانی شدن است، توسط ۱۲ وصی پیامبر(ص) پیاده می‌شود؛ لذا آنها درصدد ممانعت از پیاده شدن این برنامه هستند. این ممانعت و کنترل، جهت جلوگیری از ظهور و بروز ائمه(ع) تا زمان مأمون عباسی به صورت سخت‌گیری بر ائمه(ع) و حتی زندانی کردن انجام می‌شد؛ اما مأمون، شیوه و تاکتیک را تغییر می‌دهد و کنترل سخت‌گیرانه را حذف کرده و به نوعی آزادی عمل می‌دهد. او حتی درصدد مطرح کردن ائمه(ع) برمی‌آید تا آن سازمان پنهان و مخفی را که ائمه اطهار(ع) آن را سازماندهی کرده بودند، کشف و سپس ضربه نهایی را وارد کند. مأمون با یک مدار بسته غیر قابل کشف می‌جنگد و به قول معروف، در تاریکی تیر می‌اندازد و هرچه زمان به جلو می‌رود، خودش را بیشتر در اختیار جبهه حق قرار می‌دهد؛ چون جبهه حق در یک موضع پنهان قرار گرفته است و آرام آرام جبهه مقابل را به تصرف خود درمی‌آورد و جبهه باطل نیز در تلاش است تا با گرفتن و زندانی کردن امام(ع) سازمان پنهانی شیعه به چنین هدفی دست پیدا کند؛ اما غافل از اینکه امام و وصی پیامبر(ص) بر عوامل جبهه باطل مانند زندانبان، وزیر، دربان، معلم بچه‌ها، حکام جور و سایر عوامل، اثرگذاری خود را دارد.

جبهه باطل باید شبکه و سازمان اصلی و پنهانی را که با ائمه(ع) در ارتباط است و به فعالیت خود ادامه می‌دهد و در خفا به ائمه(ع) بسط ید می‌دهد، پیدا کند. ائمه اطهار(ع) سازمان شیعه

را پایه‌گذاری کردند و آن سازمان به‌دستور امام حق به‌طور پنهانی به فعالیت خود ادامه می‌دهد. این در حالی است که خلفای قبل از مأمون عباسی، بر خود امام سخت‌گیری کرده و فشار می‌آوردند و گاهی ائمه (ع) را به زندان می‌انداختند. این اقدام طرف مقابل، باعث شده بود شبکه پنهانی شیعه توسعه پیدا کند؛ لذا جبهه باطل برای رسیدن به هدف خود، به تغییر تاکتیک و شیوه نیاز داشت و به همین جهت، مأمون عباسی درصدد مطرح و معرفی کردن امام آن سازمان مخفی برآمد؛ به این صورت که وقتی امام (ع) مطرح و معرفی شد و جلوی چشم مردم قرار گرفت و به‌نوعی معروف شد، به‌خیال خود، زمینه را برای ارتباطگیری آن شبکه مخفی با امام خود فراهم می‌کند و می‌تواند از این طریق، آن سازمان را مورد شناسایی قرار داده و در نهایت، ضربه نهایی خود را بر آن سازمان و بر امام آن سازمان وارد نموده و به‌طور کلی آنها را ریشه‌کن کند.

### **اقدام مأمون نه تنها کمکی به او نکرد، بلکه به ضرر او نیز تمام شد**

مأمون چنین هدفی را در سر می‌پروراند؛ لذا امام رضا (ع) را به مرو احضار کرد؛ اما به‌سرعت متوجه شد که اقدام او مبنی بر اظهار و مطرح کردن امام (ع) نه تنها کمکی به او در راه رسیدن به هدف نکرد، بلکه این اقدام، به ضرر او نیز تمام شد؛ چون امام معصوم (ع) طبق روایت «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» (۳) ظهور همه ایمان در این عالم است. هیچ‌کدام از علائق و روابط - چه با سرشاخه‌ها و چه با زیرشاخه‌ها- در زمان امام رضا (ع) کشف نشد؛ اما به‌دلیل علنی شدن و ظهور و بروز امام (ع) یک قدرتی به ایشان داد تا بر روابط طرف مقابل اثرگذاری داشته باشند.

### **خواص اصحاب امام رضا (ع) مورد شناسایی قرار نگرفتند**

ممکن است گفته شود اباصالت یکی از کسانی است که شناسایی شده است؛ اما باید دانست طرف مقابل، او را به‌عنوان اصحاب خاص نمی‌شناسد؛ بلکه اباصالت به‌عنوان یک خادم نزد امام (ع) بودند و به ایشان نوکر می‌گفتند و کسانی مانند ابن‌عقیل نیز از عالمان اهل سنت و درباری هستند؛ نه از خواص حضرت. از عالمان شیعه کسانی مانند محمدبن ابی‌عمیر هستند که در خراسان چنین افرادی حضور ندارند تا با امام (ع) ارتباط برقرار کرده و مورد شناسایی قرار گیرند؛ یعنی حتی یک نفر از روایتی که در معاجم رجال به‌عنوان ثقه شناخته می‌شوند، کنار امام رضا (ع) در طوس حضور ندارند و روایاتی که از حضرت نقل شده، مربوط به قبل از تبعید ایشان به مرو است و مناظرات ایشان نیز، با افرادی مانند یحیی بن اکثم و رؤسای صائبی‌ها بوده است. نقل روایات حضرت توسط اصحاب ایشان انجام می‌شد و نقل روایت، نیازی به

مطرح بودن اصحاب حضرت ندارد؛ بلکه اگر نیروهای حضرت در کنار ایشان هم باشند، کسی آنها را نمی‌شناسد و ممکن است در جلسات مناظرات نیز حضور داشته باشند و طرف مقابل نیز نداند که فلان فرد نیروی حضرت است و خود آن فرد نیز حق ارتباطگیری با حضرت را ندارد. تنها کسی که شناخته شده است، اباصلت هروی است و این فرد هم به‌گونه‌ای زیبا ظاهر را رعایت کرده است که مأمون دقیقاً او را فقط یک نوکر می‌بیند، نه یک عالم؛ و حال آنکه اباصلت، یک عالم بزرگ و اصالتاً اهل هرات افغانستان بود.

حضرت با ظهور و بروز خودشان، اثرگذاری بسیار بالایی داشتند؛ به همین جهت مأمون به‌سرعت متوجه اشتباه خود شد؛ و لذا ایشان را به شهادت رساند.

### خبر دادن علنی پیامبر(ص) از اینکه امام دوازدهم(ع)، دین الهی را جهانی می‌کند

از این مقطع تاریخ به بعد، طرف مقابل به‌طور کلی تاکتیک خود را به شیوه دیگری عملی می‌کند. وقتی این مقطع از تاریخ به بعد مورد بررسی قرار می‌گیرد، معلوم می‌شود جریان مقابل خیلی به‌دنبال یافتن شبکه و حلقه‌های مخفی سازمان‌یافته توسط ائمه(ع) نیستند؛ بلکه به‌دنبال کنترل ائمه(ع) و زیر نظر داشتن آن بزرگواران تا رسیدن به امام دوازدهم(ع) بودند. جریان مقابل دارای اطلاعات است. کسی که قرار است به‌دست او دین الهی بر همه عالم گسترش پیدا کند، امام دوازدهم(ع) است و جالب این است که حتی خود پیامبر(ص) این موضوع را مکتوم و پنهان نکردند و آدرس آن را بیان فرمودند. در زمان پیامبر(ص) بیان خیلی از امور، سری بود و بعداً کشف شد؛ اما پیامبر(ص) نسبت به اینکه امام دوازدهم(ع) کار را تمام و دین الهی را جهانی می‌کند، هیچ‌گونه سری‌گویی نداشتند و آن را به‌طور علنی بیان کردند. ایشان در کلامی فرمودند: «المهدیُّ منّا أهل البيت یُصلِّحُه الله فی لیلَةٍ» (۴). و در جایی دیگر فرمودند: «لو لم یبق من الدنیا إلاَّ یومٌ واحدٌ لَطَوَّلَ اللهُ عزَّ و جلَّ ذلکَ الیومَ حتّٰی یبعثَ فیهِ رجلاً من وُلدی اسمُهُ اسمی» (۵). همچنین فرمودند: «لا تُقَوِّمُ السَّاعَةُ حتّٰی تُمَلَأَ الأرضُ ظلماً وعدواناً ثمَّ یُخرِجُ رجلاً من عترتی - أو قال: من أهلِ بیتی- یملأُها قسطاً وعدلاً کما مُلئتُ ظلماً وعدواناً» (۶). حضرت نسبت به این که امام دوازدهم(ع) فرزند کیست، حقایق را بیان فرمودند. خود پیامبر(ص) فرمودند که عدل به واسطه ایشان گسترش می‌یابد؛ و لذا سازمان یهود به‌دنبال اوست.

### استراتژی یهود و دست‌نشانده‌های آنها برای مقابله با ائمه(ع) و سازمان شیعه

یهود تا الآن سعی داشتند دو چیز محقق نشود: یکی قدرت یافتن پدران بزرگوار حضرت حجت(عج)؛ و دوم شکل گرفتن نیروهای مناسب برای ایشان. در تاریخ، فراوان دیده می‌شود که مرتب به حکام بنی‌عباس گزارش می‌شد که فلانی به‌زودی به قدرت می‌رسد و در منزل

خود اسلحه نگهداری می‌کند. حاکم بنی‌عباس و عوامل او سریع مأموران خود را به خانه امام فرستاده و آنجا را مورد بازرسی قرار می‌دادند؛ اما چیزی دستگیرشان نمی‌شد.

پس یک جهت این بود که ائمه(ع) به قدرت منطقه‌ای دست پیدا نکنند؛ و جهت دوم، از بین بردن نیرویی است که برای ائمه(ع) در حال شکل‌گیری است و ائمه اطهار(ع) توسط این نیرو و شبکه در حال نفوذ در جامعه هستند. وقتی امام رضا(ع) به شهادت می‌رسند، جریان مقابل و دست‌نشانده‌های یهود، از یافتن آن شبکه و سازمان مخفی که تربیت‌شده ائمه(ع) بودند، مأیوس شده بودند؛ چون خود مأمون نیز متوجه شد که نه شگرد هارون در سخت‌گیری و زندانی کردن امام سازمان شیعه جواب داد، و نه شگرد خود او در مطرح و ظاهر کردن امام شیعیان، مثمر ثمر واقع شد. وقتی مأمون امام رضا(ع) را به‌طور علنی به اجتماع معرفی کرد، ضربه شدیدی از این جهت بر مأمون وارد شد.

حال، جریان مقابل و دست‌نشانده‌های او چه اقدامی باید انجام دهند تا به اهداف خود برسند؟ اعتقاد بر این است که راهبرد اول، راهبرد محدودسازی ائمه(ع) و رهبر جریان حق بود. راهبرد دوم، ظاهر ساختن و مطرح کردن امام سازمان شیعه جهت دستیابی به آن شبکه و سازمان پنهانی شیعه بود. راهبرد، شگرد و تاکتیک سوم جریان مقابل، کنترل در جهت از بین بردن آخرین امام(عج) بود؛ یعنی تدبیر دشمن و جریان مقابل این بود که امام سازمان شیعه را از بین نبرد؛ بلکه او را محدود سازد و وقتی امام بعدی در تور او قرار گرفت، امام قبلی را از بین ببرد و همین‌طور وقتی به رهبر بعدی سازمان دست پیدا کردند، رهبر قبلی را به شهادت برسانند که در نهایت، به امام دوازدهم(ع) برسند و وقتی به ایشان دست پیدا کردند، کار تمام خواهد شد. بر این اساس، جریان مقابل به امام جواد(ع) دست پیدا کرده است؛ لذا ایشان را تحت نظر دارد و در چنگال خود نگه داشته و مهار می‌کند تا به امام هادی(ع) نیز دست پیدا کند. وقتی به امام هادی(ع) دست پیدا کردند، امام جواد(ع) را به شهادت می‌رسانند. و به همین ترتیب، امام هادی(ع) را مهار و ایشان را تحت نظر می‌گیرند تا به امام حسن عسکری(ع) دست پیدا کنند. وقتی امام حسن عسکری(ع) به دنیا آمدند، ایشان را به‌طور مطلق، تحت کنترل خود درمی‌آورند.

**سؤال:** چرا شگرد جریان یهود در مقابله با ائمه(ع) مانند شگرد آنها در عصر پیامبر(ص) و قبل از آن نبود؛ به این صورت که اجداد گرامی رسول خدا(ص) را شناسایی کرده و آنها را به شهادت می‌رسانند تا اینکه صاحب فرزند نشوند و از این طریق، مانع شوند از اینکه پیامبر آخرالزمان(ص) پا به عرصه گیتی بگذارند؟

**پاسخ استاد:** با چه توجیهی می‌توانستند امام جواد(ع) را به شهادت برسانند؟! اشتباهی که مأمون آن را مرتکب شد، این بود که امام رضا(ع) را تابلو و مطرح و معرفی کرد. وقتی امام

رضا(ع) مطرح شدند، فرزند ایشان که جوادالائمه(ع) است، در نظر حکومت، فرزند ولی عهدی است که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

### نیروهای مأمون خیال می کردند امام رضا(ع) به مرگ طبیعی از دنیا رفتند

**سؤال:** وقتی ولی عهد را مسموم کردند، مسموم کردن فرزند او راحت تر نیست؟

**پاسخ استاد:** امروزه برای ما روشن شده است که امام رضا(ع) را مسموم کرده و به شهادت رساندند؛ اما این برای نیروهای مأمون روشن نیست و آنها خیال می کنند حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفتند. مأمون در تشییع جنازه حضرت با پا و سر برهنه حاضر شده بود. وقتی مأمون بخواهد فرزند امام رضا(ع) را به خراسان و یا به بغداد بیاورد، باید توجیهی داشته باشد. امام جواد(ع) در کنار مادر، عمه، خاله و بستگان خودشان هستند؛ مأمون چگونه به او دست پیدا کند؟! و از طرفی، آن قدر شبکه ترور جریان مقابل پیچیده و پنهان است که هیچ کدام از اطرافیان مأمون متوجه نشدند که او امام رضا(ع) را به شهادت رسانده است. شبکه ترور حتی برای وزرای مأمون نیز شناخته شده نیست. وقتی شبکه ترور مأمون، فضل بن سهل را به قتل می رساند، لو می روند و افشا می شوند؛ اما راجع به مسموم کردن امام رضا(ع)، کسی که سم را آورده است، شناخته شده نیست و خود مأمون حضرت را مسموم کرد و احدی را در این ماجرا دخالت نداد. در آن مجلس فقط حضرت و مأمون حضور داشتند و حتی اباضیت نیز حضور نداشت. هویت کسی که انگور را به زهر آغشته نمود، معلوم نیست. اطرافیان مأمون گمان می کنند که امام رضا(ع) به مرگ طبیعی از دنیا رفتند و هرگز این مطلب برای آنها آشکار نشد که حضرت مسموم و به شهادت رسیده اند. بعد از مسموم شدن حضرت تا زمانی که ایشان به شهادت می رسند، چند روز طول کشید.

**سؤال:** در ارشاد شیخ مفید(ره) آمده است که حضرت را با انار مسموم کردند و در جای دیگر همین کتاب می فرماید: به واسطه انگورهایی که به وسیله سوزن به سم آغشته شده بود، حضرت را مسموم و به شهادت رساندند.

**پاسخ استاد:** تمام این مطالب را چه کسی بیان کرده است؟! فقط حدس است. حضرت به نوع سم و میوه مسموم اشاره نکردند؛ بلکه فرمودند: ایشان را مسموم کردند.

**سؤال:** امام(ع) به هرثمه بن أعین و اباضیت فرمودند تا مسموم شدن ایشان را افشا کنند؛ همان طور که امام کاظم(ع) در جریان شهادتش فرمودند: ایشان را به قتل رساندند.

**پاسخ استاد:** امام کاظم(ع) فرمودند: مرا کشتند. هرثمه قبل از اینکه حضرت به او چیزی بفرمایند، از چیزی اطلاع نداشت. بحث راجع به این است که تا زمانی که حضرت چیزی

نفرمودند، هیچکس چیزی نمی‌دانست؛ به همین جهت در نوع اینکه چه سمی به حضرت داده شد، اختلاف وجود دارد.

### بحثی در مورد انواع سم‌هایی که به کار برده می‌شد

**سؤال:** همان‌طور که در تاریخ نقل شده است، برخی از این سموم تأثیرگذار نبود و برخی نیز اثرگذار بود. برای مثال، در داستان مسموم شدن پیامبر(ص) گفته شده: فردی قبل از پیامبر(ص) غذای مسموم را خورد و مسموم شد و سپس خود حضرت و بقیه اصحاب از آن خوردند؛ اما بقیه اصحاب مسموم نشدند؛ درحالی‌که خود پیامبر(ص) به واسطه آن، مسموم شده و از همان مسمومیت از دنیا رفتند.

**پاسخ استاد:** اولاً در این داستان، شک و تردید وجود دارد؛ اما راجع به امام حسن(ع) وارد شده که ایشان را بارها مسموم کردند؛ منتها در اینکه اگر پادزهر آن سم استعمال شود، اثر آن خنثی می‌شود یا نه، سموم متفاوت بودند؛ چون سموم دارای ضد و پادزهر هستند؛ حتی زهر مار نیز دارای ضد و پادزهر است. اثرگذاری برخی از سموم به‌حدی است که به مرحله استعمال پادزهر و ضد آن نمی‌رسد؛ چون زهر و سم دارای انواع مختلفی است. یک قسم از سموم، شبکه عصب را دچار خشکی می‌کند و پیام‌ها از مغز توسط عصب انتقال پیدا نمی‌کند؛ ولذا تنفس فرد و یا حیوان مسموم، دچار اختلال می‌شود. برخی دیگر از سموم روی شش اثر می‌گذارند و شش‌ها را دچار تورم می‌کنند و راه تنفس را می‌بندند. برخی دیگر روی سیستم تنفسی اثرگذاری نمی‌کند؛ بلکه روی دستگاه تنظیم خون که توسط کبد انجام می‌گیرد، اثر می‌گذارد و آن را فاسد می‌کند و موجودی که توسط این نوع سم، مسموم شده باشد، تا لحظه مرگ، مدت‌زمانی طول می‌کشد؛ یعنی مدتی طول می‌کشد تا کبد را از کار ببندازد.

سمومی که برای حکام طاغوت می‌فرستادند، متفاوت بود؛ لذا راجع به جریان شهادت امام حسن(ع) وارد شده: سمی که حضرت توسط آن مسموم شدند و در نهایت، حضرت از آن سم به شهادت رسیدند، اثر تخریبی بالایی داشته است؛ اگرچه از لحظه وارد شدن سم به بدن مبارک حضرت تا لحظه شهادت آن بزرگوار، مدت‌زمانی طول کشیده باشد.

احدی متوجه نشد سمی را که مأمون، امام رضا(ع) را با آن مسموم کرد، از کجا آمده است؛ چون شبکه‌ای که سم را برای مأمون آورده بود، کاملاً پنهان بود.

**یهودیان در تولید سم، مهارت بالایی دارند**

**سؤال:** آیا راجع به سم‌سازی در آن زمان هیچ توضیحی داده نشده که از کجا این سموم را تهیه می‌کردند؟

**پاسخ استاد:** سموم را معمولاً از غرب می‌آوردند. یهودیان در تولید سم، مهارت بالایی دارند. اگر پزشکان دربار خلفا مورد شناسایی و بررسی قرار گیرد، مشخص خواهد شد که نوع پزشکان دربار، یهودی بودند.

### تحریف در مصداق منجی آخرالزمان

**سؤال:** با توجه به اینکه بحث به امام زمان (عج) رسید، این بحث مطرح می‌شود که اهل سنت به ایشان اعتقاد دارند. کسانی که این همه عناد و دشمنی با اهل بیت (ع) داشتند و هیچ‌کس را قبول ندارند، اما امام زمان (عج) را قبول دارند؛ منتها اکثر آنها معتقدند ایشان در حال حاضر زنده نیستند. حال سؤال این است که با توجه به روایات متواتر از نوع آیه «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۷) که خداوند وارد میدان شده است، چه سرّی وجود دارد که خلفا از قبل، دنبال از بین بردن وجود فیزیکی حضرت ولی عصر (عج) بودند؛ اما آن روایات را از بین نبردند و یا اینکه اصلاً به فکرشان نرسید تا از بین ببرند؟

**پاسخ استاد:** آن روایات را با تحریفاتی که در پیرامون آن به وجود آوردند، از حیّز استفاده خارج و از کار انداختند. روایاتی مانند «الْمَهْدِيُّ مَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي» را بر محمد نفس زکیه، یعنی محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) منطبق ساختند و گفتند: این فرد، همان مهدی موعود است.

**سؤال:** شش هزار روایت در این زمینه وجود دارد؛ به حدی که شهید صدر در این زمینه می‌گوید: هیچ موضوعی این قدر روایت ندارد.

**پاسخ استاد:** اصل آن، دارای شش هزار روایت است یا اینکه شش هزار روایت متواتر متحد در همه حواشی وجود دارد؟! شش هزار روایت راجع به مهدی موعود وجود دارد؛ نه راجع به امام زمان (عج). تمام ادیان راجع به منجی آخرالزمان تواتر دارند؛ اما راجع به امام زمانی که شیعه به آن اعتقاد دارد، تواتر وجود ندارد.

**سؤال:** مگر آنها معتقد نیستند که مهدی (عج) از فرزندان فاطمه (س) است؟

**پاسخ استاد:** در ماجرای سقیفه وقتی جریان مقابل در صدد مقابله با سعد بن عُباده بر آمد، به جمله «الْأُئِمَّةُ مِنَّا قَرِيشٌ» تمسک کردند و گفتند: ما از قریش هستیم و تو ای سعد! از قریش نیستی. مهدی‌سازی برای طرف مقابل هزینه‌ای ندارد و به راحتی جعل شخصیت می‌کنند.

**سؤال:** در اینجا مراد، وحدت مفهوم است.

**پاسخ استاد:** وحدت راجع به مفهوم در آن زمان، یعنی زمان معتصم به درد نمی‌خورد و مشکلی را حل نمی‌کند. بحث مربوط به عصر معتصم است. معتصم و جریان یهود می‌دانند که مهدی موعود، بین ائمه اطهار(ع) است؛ اما سطح جامعه چنین اعتقادی ندارند.

**سؤال:** آیا نمی‌توان گفت به دلیل اینکه این مسئله یک مسئله فطری است و جریان مقابل نمی‌تواند اصل این مسئله را مخدوش سازد، به حذف فیزیکی روی آوردند؟

**پاسخ استاد:** چنین چیزی وجود ندارد. خلفا و جریان یهود مانند فرعون عمل می‌کردند. فرعون دنبال کشتن موسی(ع) بود. فرعون تمام آیات را مشاهده کرده بود. او بزرگ کردن موسی(ع) را با دست خود دیده بود. او دیده بود که آب، موسی(ع) را با خود آورده بود. او دید که این همه نوزاد را به هدف کشتن موسی(ع) به قتل رسانده بود؛ اما باز هم تلاش داشت تا موسی(ع) را به قتل برساند. خداوند از زبان فرعون در قرآن می‌فرماید: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى» (۸). فرعون تلاش خودش را انجام می‌دهد.

### انکار یهودیان نسبت به حق با وجود علم به آن

**سؤال:** یهودیان بر اساس کتاب خود می‌دانند اسلام دینی است که فراگیر خواهد شد؛ اما چرا این همه تلاش مذبحخانه را انجام می‌دهند؟ یعنی با اینکه می‌دانند با این تلاش‌ها راه به جایی نمی‌برند، اما چرا باز هم تلاش بیهوده می‌کنند؟

**پاسخ استاد:** آنها حق را می‌دانند؛ اما قرآن می‌فرماید: «إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (۹). یهودیان با اینکه نسبت به حق علم دارند، اما آن را منکر می‌شوند.

**سؤال:** علم و اعتقاد یک چیز دیگری است؛ اما در مرحله عمل چرا آنها این گونه تلاش مذبحخانه و بیهوده را انجام می‌دهند؟

**پاسخ استاد:** آنها می‌گویند: ما این کار را انجام می‌دهیم؛ شاید به نتیجه رسید. شیعیان اعتقاد راسخ دارند؛ اما آنها کار خودشان را انجام می‌دهند. مگر نمی‌دانستند علی(ع) بر حق است؟! چرا او را به شهادت رساندند؟! مگر نمی‌دانستند امام حسن(ع) و سایر ائمه(ع) امامان بر حق هستند؟! چرا آنها را به شهادت رساندند؟

### نمونه‌ای از عناد و لجاجت دشمنان با وجود شناخت حق

معتصم در کاخ خود نشسته بود. به او گزارش دادند که پادشاه روم به مرزها حمله کرده و یک زن هاشمیه را از بنی‌هاشم به اسارت گرفته است. آن زن فریاد می‌زد و می‌گفت: أَيْنَ الْمُعْتَصِمِ؟



از معتصم کمک می‌خواست. سپاه روم نیز آن زن را در غل و زنجیر کرده و به او گفتند به معتصم بگویند تا چهل هزار ابلق بیاورد و تو را آزاد کند. جاسوسی که معتصم در آن منطقه داشت، نزد معتصم می‌آید و در حالی که معتصم روی تخت پادشاهی خود نشسته بود، بر او وارد می‌شود و جریان را به او گزارش می‌دهد. معتصم به جاسوس خود می‌گوید: آیا واقعا آن زن هاشمیه چنین چیزی را بیان کرده است؟ جاسوس می‌گوید: بله. معتصم در همان لحظه از تخت خود پایین آمد و از قصر خود خارج شد و بین لشکر خود رفت.

لازم به ذکر است که پایه‌گذار شهر سامرا معتصم بود. علت پایه‌گذاری این شهر هم این بود که معتصم برای خود لشکری آماده و مهیا کرده بود. لشکر مهیای او از جاهای مختلفی آمده بود: ترکیه، آذربایجان، کردستان و... و یک لشکر ترکیبی که اکثر آنها نیز عرب نبودند، تشکیل داده بود که به آنها علوج (۱۰) اطلاق می‌شد. تعداد آنها حدود هفتاد هزار نفر بودند و در بغداد مستقر و اکثرا از اراذل و اوباش بودند. روزی معتصم در بغداد در حال خواندن خطبه نماز جمعه بود که فردی از داخل جمعیت بلند شد و خطاب به معتصم گفت: فلانی! از عدالت حرف می‌زنی؛ درحالی‌که لشکر تو بغداد را برای ما فاسد کرده است و بچه‌های ما زیر دست و پای لشکر تو له شدند. به خدا قسم، اگر لشکر خودت را از اینجا جمع نکنی، لشکرهایی علیه تو وارد می‌کنم که حد و حصر و نهایت ندارند. معتصم بالای منبر به حرف‌های آن فرد گوش می‌کرد و چیزی نگفت و سپس به خطبه خود ادامه داد. وقتی خطبه او به پایان رسید و از منبر به زیر آمد، دستور داد تا آن فرد را احضار کنند. مأموران معتصم خیال کردند او فرار کرده است؛ اما متوجه شدند او در گوشه‌ای از مسجد نشسته است. او را احضار کردند. معتصم به او گفت: چه شده؟ آن فرد گفت: لشکرت را که به اینجا آوردی، باعث شده بچه‌های ما زیر دست و پا له شوند. معتصم کلام او را تأیید کرد و گفت: نمی‌توانم آنها را جمع و جور کنم. اما اینکه گفتم لشکری می‌آورم که حد و حصر نداشته باشد، از کجا این حرف را می‌زنی؟ آن فرد گفت: نیمه‌شب شکایت تو را به خدا می‌برم و خداوند لشکری دارد که حد و حصر ندارد. معتصم سر را به زیر انداخت و خطاب به آن مرد گفت: حق با توست. او همان‌جا تصمیم گرفت شهر سامرا را پایه‌گذاری کند. او لشکر خود را به آن منطقه برد و ساختن خانه در آن منطقه را شروع کرد و سامرا به‌عنوان عسکر و یک منطقه نظامی شناخته شد. لشکریان معتصم در بغداد منطقه نظامی و عسکر نداشتند تا در یک نقطه متمرکز باشند؛ بلکه در بغداد رها بودند. اصل و پایه‌گذاری شهر سامرا بر مبنای یک منطقه نظامی شکل گرفت. معتصم یک شهر بزرگی احداث و تمام لشکر خود را به آنجا منتقل کرد و به سپاه خود حالت آماده‌باش داد.

به‌هرحال در قضیه مذکور، معتصم به لشکر خود دستور داد چهل هزار اسب ابلق تهیه کنند. او این سپاه را به راه انداخت تا اینکه به منطقه عموریه (۱۱) رسید. این شهر بالادست ترکیه قرار دارد. معتصم در مسیر حرکت خود متوجه دیری شد که در بالای کوهی واقع شده بود. او وارد آن دیر شد و با کشیشی که در آنجا بود ملاقات کرد. معتصم از سن او سؤال کرد و کشیش در

جواب معتصم گفت: زمان حضرت عیسی(ع) را درک کرده است (۱۲). معتصم از کشیش پرسید: آیا حضرت عیسی(ع) در مورد عموریه و فتح آن چیزی نفرمود؟ کشیش گفت: بله؛ در اخبار به چنین مطلبی اشاره شده است. حضرت عیسی(ع) فرمودند: عموریه فتح نمی‌شود؛ مگر توسط ولد زنا. معتصم کلام کشیش را تأیید کرد و گفت: تمامی نیروهای من ولد زنا هستند.

معتصم شهر عموریه را به تصرف خود درآورد و به پیش‌روی ادامه داد و پادشاه رومی مستقر در آنجا را اسیر کرده و زن هاشمیه را از دست او نجات داد و به آن زن گفت: لیبیک بنت عمی! قبلا از زبان آن زن گفته شد که او معتصم را به فریادخواهی خوانده بود. معتصم در اینجا جواب او را داد و گفت: با ابلق‌ها آمدم و تو را آزاد کردم.

خلفا می‌فهمیدند و می‌دانستند و با این حال تلاش داشتند تا جبهه حق را از بین ببرند. در این داستان، خود معتصم اقرار کرد که سپاهیان او ولد زنا هستند و ولد زنا بودن را به خودش نسبت نداد؛ اگرچه خود او نیز همین‌گونه بود.

### بحثی در مورد احضار امام جواد(ع) به بغداد توسط مأمون

وقتی امام رضا(ع) به شهادت رسیدند، جریان مقابل، امام جواد(ع) را به سمت خراسان نیاورد؛ بلکه ایشان در مدینه بودند. وقتی امام رضا(ع) به شهادت رسیدند، امام جواد(ع) نه‌ساله بودند. مأمون هم بعد از شهادت امام رضا(ع) در طوس نماند؛ به سمت بغداد آمد. امام جواد(ع) هم از مدینه به بغداد منتقل شد. علت انتقال امام جواد(ع) از مدینه به بغداد چه بود؟ برای جواب به این سؤال باید به تاریخ مراجعه کرد. در جایی به‌طور صریح وجود ندارد که مأمون چنین دستوری داده باشد مبنی بر اینکه امام جواد(ع) را از مدینه به بغداد احضار کنند؛ یعنی بعد از حدود یک سال و شاید کمتر از یک سال که مأمون وارد بغداد شد، امام جواد(ع) به بغداد می‌آیند. علت حضور امام جواد(ع) در بغداد چیست؟

داستانی نقل شده که گویا مأمون از حضور امام جواد(ع) در بغداد بی‌اطلاع بوده است. قبلا داستان آن بیان شد؛ منتها از این جهت به آن داستان پرداخته و نگاه نشد. باید دقت کرد که مأمون امام جواد(ع) را چگونه به بغداد احضار کرد؛ یعنی به‌گونه‌ای که احدی متوجه نشود احضار ایشان به بغداد، توسط مأمون صورت گرفته است. چه تیمی این مأموریت را انجام داد و علت این مأموریت چه بود؟

در آن داستان بیان شد که مأمون از شکار برمی‌گشت و در راه بازگشت، متوجه حضور چند بچه شد که باهم بازی می‌کردند. به‌محض اینکه بچه‌ها متوجه حضور مأمون عباسی شدند، پا به فرار گذاشتند و همگی به‌جز یک نفر فرار کردند. مأمون به آن بچه گفت: تو چرا فرار نکردی؟ آن بچه که کسی جز امام جواد(ع) نبودند، خطاب به مأمون فرمودند: مگر راه را بر

تو بسته‌ام؟ آیا مرتکب خطایی شده‌ام تا فرار کنم؟ امام(ع) در ادامه فرمودند: تا کسی به خلیفه ظلم نکند، او به کسی گزند نمی‌رساند و من به خلیفه ظلم نکردم. مأمون به آن بچه گفت: تو چه کسی هستی؟ جالب این است که مأمون از فرزند ولی عهد خود چنین سؤالی می‌پرسد! امام رضا(ع) ولی عهد مأمون بود؛ حال آیا مأمون فرزند امام رضا(ع) را نمی‌شناخت؟! در این داستان مأمون می‌خواهد آن بچه را مورد امتحان و آزمایش قرار دهد. مأمون که از شکار برمی‌گشت و باز شکاری او یک ماهی شکار کرده بود، شکار باز را دست خود پنهان کرد و به امام جواد(ع) گفت: چه چیزی در دست من است؟ در این داستان، راوی از قول امام جواد(ع) می‌گوید: خدای متعال در آب‌ها ماهیانی خلق می‌کند که غذای پرندگانی است و این پرندگان آنها را شکار می‌کنند و تو ای مأمون! غذای یکی از این پرندگان را در دست خود داری. مأمون متوجه شد تمام مشخصاتی که امام(ع) بیان فرمودند، صحیح است. گفته شده: این ماجرا باعث شد مأمون به هویت امام جواد(ع) پی ببرد و او را بشناسد؛ لذا دستور داد تا ایشان را احضار کنند و به‌گمان خودشان تحت تربیت خود قرار دهند و بعد از مدتی دختر خود را به عقد ایشان درآورد.

آیا واقعا آنچه در تاریخ مبنی بر ارتباط مأمون با امام جواد(ع) بیان شده است، همین چیزی است که در این داستان بیان شده است؟

جریان مقابل خیلی پیچیده عمل کرده است که مردم جامعه همه‌چیز را این‌گونه طبیعی می‌دیدند؛ اما حق قضیه این است که وقتی مأمون امام رضا(ع) را به شهادت رساند، طرح و تاکتیک به کنترل و شناسایی تا رسیدن به امام دوازدهم(ع) تغییر پیدا کرد و به همین جهت، مأمون امام جواد(ع) را به بغداد احضار کرد. در اینکه امام جواد(ع) را به‌زور به بغداد بردند یا نه، هیچ‌چیزی معلوم نیست و کسی اصل ماجرا را نقل نکرده است. اینکه ایشان را با احترام به بغداد بردند و یا اینکه به‌طور پنهانی بردند، معلوم و مشخص نیست؛ یک‌مرتبه دیده می‌شود امام جواد(ع) در بغداد هستند. تا جایی که مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است، چیزی که قابل بیان باشد، در این زمینه دیده نمی‌شود. مرحوم قاضی نورالله شوشتری در کتاب *إحقاق الحق* اقوال فراوانی را نقل می‌کند و همگی به همین روایت برمی‌گردد که ایشان در بغداد بودند و مأمون ایشان را دید که در بین بچه‌ها مشغول بازی هستند و با دیدن مأمون، همه بچه‌ها به‌جز امام جواد(ع) پا به فرار گذاشتند. پدر بزرگوار امام جواد(ع) شهید شدند؛ درحالی‌که ایشان در مدینه بودند؛ اما این داستان می‌گوید امام جواد(ع) در بغداد است. حضرت در بغداد چه می‌کردند؟ آن‌هم بین بچه‌ها و بر سر راه مأمون عباسی؟! و از طرف دیگر آیا واقعا مأمون که یک آدم پیچیده‌ای است، فرزند امام رضا(ع) را نمی‌شناخت؟ مأمون امام جواد(ع) را نزد خود می‌آورد و از طرف درباریان مورد اعتراض قرار می‌گیرد که به چه دلیل این بچه را به کاخ آورده است؟ اطرافیان مأمون از تاکتیک و تز او آگاهی ندارند. با اینکه مأمون امام رضا(ع) را به شهادت رسانده بود، اما با این وجود، اطرافیان او فکر می‌کنند حضرت به مرگ طبیعی

از دنیا رفته و خیال می‌کنند مأمون به دنبال این است تا حکومت را به فرزند ولی‌عهد فقید بسپارد. مأمون خیلی زیرکانه و پنهانی عمل کرده است. اگر اطرافیان مأمون می‌دانستند که عامل شهادت امام رضا(ع) خود مأمون است، وقتی امام جواد(ع) را احضار می‌کند، نباید جایی برای اعتراض آنها باقی بماند و حال آنکه اطرافیان دوبرتبه اعتراض کردند که چرا فرزند ولی‌عهد خود را به تشکیلات خود راه داده است. یعنی بعد از اعتراضی که به مأمون مبنی بر انتصاب امام رضا(ع) به سمت ولایت عهدی داشتند، اعتراض دوم آنها به این دلیل بود که چرا فرزند ولی‌عهد فقید را به دربار راه داده است. مأمون برای اقناع اطرافیان می‌گوید: شما او را نمی‌شناسید. اطرافیان، او را مورد سرزنش قرار داده و گفتند: یک بچه نه‌ساله نیازی به شناختن ندارد. مأمون برای اینکه اشتباه اطرافیان خود را در این زمینه به آنها گوشزد کند، دوبرتبه جلسات علمی برگزار می‌کند و وقتی علمای مجلس سؤالات خود را از حضرت پرسیدند، ایشان به تمامی سؤالات مطرح‌شده پاسخ داده و عجز و ناتوانی اطرافیان مأمون را در حل مسائل علمی اثبات کردند و اطرافیان در مقابل حضرت کم آوردند.

### چرا مأمون دختر خود را به عقد امام جواد(ع) درآورد؟

مأمون دختر خود را به عقد امام جواد(ع) درآورد و چنین ازدواجی با اکراه و اجبار بر امام جواد(ع) صورت گرفت. امام(ع) در سن یازده‌سالگی ازدواج کردند و دختر مأمون نیز در سن خیلی کمی به عقد امام جواد(ع) درآمد. آنچه مهم است، این است که مأمون امام جواد(ع) و دخترش ام‌فضل را روانه مدینه می‌سازد.

چرا مأمون دختر خود را به عقد امام جواد(ع) درآورد؟ مأمون با این کار چند هدف را دنبال می‌کرد: یکی از اهداف او این بود که در خانه امام جواد(ع) جاسوسی بگمارد و او ارتباطات حضرت را گزارش دهد. هدف دیگر او این بود که شاید از این طریق، نسلی که قرار است امام دوازدهم(ع) از آن به دنیا بیاید، به خانواده مأمون منتقل شود. پیامبر(ص) آب‌اء بزرگوار ائمه(ع) را معرفی نمودند؛ اما آیا اُمّهات ائمه(ع) را هم معرفی کردند؟ پیامبر(ص) به نام‌های مادران بزرگوار ائمه اطهار(ع) اشاره‌ای نفرمودند. جالب اینکه هرچه به زمان امام عصر(عج) نزدیک‌تر می‌شود، اغلب مادران ائمه اطهار(ع) کنیز بودند. مادر امام هادی(ع) کنیز است. آیا امام جواد(ع) می‌توانند در حالی که دختر مأمون عباسی همسر ایشان است، همسر دیگری اختیار کنند؟! چنین چیز برای امام(ع) عرفاً امکان نداشت. البته داشتن اِماء و کنیز غیر از ازدواج با زن آزاد بود و داشتن کنیز محدودیتی نداشت. اینکه امام جواد(ع) بخواهند بر دختر مأمون هوو بیاورند، برای ایشان مقدور نبود. حتی جالب این است که خود امام رضا(ع) نیز داماد مأمون عباسی بودند و مأمون دختر خود به نام ام‌حبیبه را به عقد امام رضا(ع) درآورده بودند؛ اما مادر بزرگوار امام جواد(ع) یک کنیز است.

## زندگی امام جواد(ع) در مدینه به همراه دختر مأمون تا زمان مرگ مأمون

مأمون امام جواد(ع) را به همراه دختر خود به مدینه می فرستد. آنچه باز جای بررسی دارد، این است که آمدن امام جواد(ع) به بغداد مجهول است؛ اما بازگشت ایشان به مدینه معلوم است. وقتی امام جواد(ع) به بغداد می آیند، اینکه ایشان کجا ساکن می شوند و نزد چه کسی زندگی می کردند، چیزی در تاریخ ثبت نشده است. در داستان بیان شده، وقتی مأمون حضرت را شناسایی و نزد خود احضار می کند، با اعتراض اطرافیان مواجه می شود؛ این درحالی است که مأمون دختر خود را به عقد حضرت درآورده و ایشان را روانه مدینه می سازد.

حضرت به مدینه می آیند و تا زمانی که مأمون به درک واصل می شوند، در مدینه هستند. معتصم به حکومت و قدرت می رسد و در همان سال اول حکومت خود، امام جواد(ع) را به بغداد احضار می کند و حضرت به همراه فرزندشان امام هادی(ع) وارد بغداد می شوند.

## سن کم امام هادی(ع) هنگام تصدی منصب امامت

ظاهراً امام هادی(ع) متولد ۲۱۴ هستند و امام جواد(ع) در سال ۲۲۱ یا ۲۲۲ به شهادت می رسند. از سال ۲۱۴ تا سال ۲۲۱، هفت سال فاصله است و این یعنی وقتی امام جواد(ع) به شهادت می رسند، امام هادی(ع) هفت سال سن دارند. به عبارتی سن امام هادی(ع) هنگامی که به امامت می رسند، از سن پدر بزرگوارشان حین آغاز امامت کمتر بوده است؛ چون اگر سن ولادت امام هادی(ع) ۲۱۴ صحیح باشد، سن شهادت امام جواد(ع) ۲۲۱ خواهد بود؛ به دلیل اینکه حداقل سنی که برای امام هادی(ع) هنگام آغاز امامت ایشان بیان کردند، هفت سال است. اما اگر امام هادی(ع) متولد ۲۱۱ باشند، ایشان هنگام آغاز امامت، نه سال سن دارند و بر این اساس، امام جواد(ع) در سال ۲۲۰ به شهادت رسیدند. به هر تقدیر، سن امام هادی(ع) هنگام تصدی منصب امامت از سن پدر بزرگوارشان حین آغاز امامت کمتر بوده است.

وقتی امام رضا(ع) به شهادت می رسند، امام جواد(ع) مدینه هستند و این یعنی اینکه ایشان ظاهراً از دست حکومت دور هستند؛ درحالی که امام هادی(ع) لحظه شهادت امام جواد(ع) در چنگ عوامل جریان مقابل هستند و از دست حکومت طاغوت دور نیستند. جریان مقابل با امام هادی(ع) چه می کند؟ این جریان خیلی جالب است.

## چرا مأمون نمی تواند به طور علنی علیه امام رضا(ع) اقدام کند؟

سؤال: چرا جریان مقابل، امام هادی(ع) را در همان سن کودکی به شهادت نرساند؟

**پاسخ استاد:** قبلاً عرض شد: وقتی مأمون امام رضا(ع) را به شهادت رساند، نزدیکترین فرماندهان و اطرافیان او متوجه نشدند که امام رضا(ع) توسط مأمون به شهادت رسیده است. مأمون نمی‌تواند به‌طور علنی اقدام کند؛ چون جبهه حق نیز دارای سیستم و شبکه است و مأمون نسبت به این قضیه آگاه است. او می‌داند اگر بخواهد به‌طور علنی اقدام کند، برای او بحران به وجود خواهد آمد و همه‌چیز به‌ضرر او تمام خواهد شد؛ ولذا باید به‌صورت پنهانی عمل کند. مأمون می‌داند که جریان امامت ائمه(ع) دارای یک سیستم قوی است و او نمی‌تواند به آن سیستم دسترسی داشته باشد و حب اهل‌بیت(ع) در میان مردم ریشه دوانده است. وقتی گزارش اسارت زن هاشمیه به معتصم می‌رسد، برای چه نسبت به حب هاشمیون تظاهر می‌کند و برای نجات آن زن اقدام می‌کند؟ برای اینکه اثبات کند او محب علویون است.

**سؤال:** امام کاظم(ع) که به شیعیان خودشان جریان شهادت و قتلشان را اعلام کردند، چگونه توجیه می‌شود؟

**پاسخ استاد:** امام کاظم(ع) در زندان بودند و همه‌چیز معلوم بود؛ درحالی‌که امام رضا(ع) عنوان ولی‌عهدی داشتند و ظاهراً در حکومت بودند.

**سؤال:** سؤال این است که شاید شناخت جریان مقابل نسبت به ائمه(ع) بیشتر شده بود؛ ولذا می‌دانستند که اگر دو امام را به شهادت برسانند، خودشان از بین می‌رفتند و به همین جهت بلافاصله بعد از شهادت امام رضا(ع) درصدد امام جواد(ع) برنیامدند؛ چون سیستم و کسی که می‌تواند امام رضا(ع) را به‌طور پنهانی به شهادت برساند، می‌تواند امام جواد(ع) را نیز به‌طور پنهانی به شهادت برساند.

**پاسخ استاد:** اگر این دلیل صحیح باشد، نباید بلافاصله بعد از شهادت امام حسن عسکری(ع) به‌دنبال امام عصر(عج) باشند و حال آنکه آنها بعد از شهادت امام حسن عسکری(ع) دنبالش یافتن امام زمان(عج) و به شهادت رساندن ایشان بودند. اگر آنها می‌دانستند که نمی‌توانند به ایشان دست پیدا کنند، دنبال ایشان نبودند. وقتی مأمون امام رضا(ع) را به شهادت می‌رساند، برای اقدام جهت به شهادت رساندن امام جواد(ع) در سن کودکی هیچ توجیهی ندارد؛ مگر اینکه ماهیت خودش را و اینکه او از عوامل سازمان یهود است و مأموریت خود را افشا کند. باید دانست که حتی مأمون عباسی نیز می‌گوید: منتظر مهدی موعود است. او هیچ روایتی را انکار نمی‌کند. مأمون امام جمعه دارد و حتی ممکن است با کسی مانند احمدبن حنبل راجع به قدم و حدوث قرآن اختلاف‌نظر و مشاجره داشته باشد. پشتوانه حرف و اعتقاد مأمون در این باره چیست؟ او علمای اهل‌سنت را به دو دسته تقسیم کرده است: یک دسته معتقدند قرآن قدیم است و دسته دیگری معتقدند قرآن حادث است و مأمون در یکی از این گروه‌ها قرار دارد؛ بنابراین خیل عظیمی طرفدار او هستند. اهل‌سنت به دو دسته اشاعره و معتزله تقسیم‌بندی شده بودند. مأمون جزء معتزلیون و احمدبن حنبل از اشاعره بود. افراد زیادی که از معتزلیون هستند،

طرفدار مأمون هستند؛ این درحالی است که در زمان معتصم امکان اینکه او جزء اشاعره باشد، وجود دارد. خلفای بنی عباس حمایت علمای اهل سنت را به عنوان پشتوانه خود داشتند و روایت «المهدی منّا أهل البيت» (۱۳) را همان علما نقل کردند و او منکر این روایت نیست. اگر مأمون اهداف خود را افشا کند، علما از او خواهند پرسید: آیا کسی که تو درصدد نابودی او هستی، همان کسی است که پیامبر(ص) به ظهور او تصریح کرده است؟ اگر مأمون پاسخ مثبت بدهد، پشتوانه خود را از دست می‌دهد و اطراف او را خالی می‌کنند و در هدف خود ناکام می‌ماند؛ اما جریان مقابل، واقعیت را انکار می‌کنند. وقتی جنازه امام کاظم(ع) را از زندان بیرون آوردند، جارچی‌های هارون گفتند: «هذا إمام الرافضة» (۱۴)؛ یعنی این جنازه، جنازه امام رافضی‌هاست. مردم بغداد اهل سنت هستند و در کنار محبت نسبت به خلیفه اول و دوم، محب اهل بیت(ع) نیز هستند و در اعتقاد آنها رافضی کسی است که خلیفه اول و دوم را مورد لعن قرار می‌دهد؛ اما شیعه کسی است که به علی(ع) اعتقاد دارد؛ اما خلفا را مورد لعن قرار نمی‌دهد. بین شیعه و رافضی تفاوت وجود دارد. جارچی‌های هارون به جنازه امام کاظم(ع) اشاره کردند و گفتند: «هذا إمام الرافضة»؛ یعنی این جنازه مربوط به امام کسانی است که خلیفه اول و دوم را مورد لعن قرار می‌دهند؛ به همین جهت، هارون التهاب به وجود آمده از شهادت امام کاظم(ع) را خواباند؛ در غیر این صورت هارون متهم به قتل فرزند رسول خدا(ص) بود.

### دسیسه هارون برای توجیه به شهادت رساندن امام کاظم(ع)

**سؤال:** مگر مردم متوجه نشدند که قاتل ایشان هارون بوده است؟

**پاسخ استاد:** اگر مردم از هارون می‌پرسیدند چرا ایشان را زندانی کرده است، در جواب به آنها می‌گفت: او امام رافضی‌ها بوده است. مردم با این جواب هارون قانع شدند؛ اما در زمان امام رضا(ع) مأمون متوجه می‌شود که برچسب رافضی کارگر نیست و سازمان مخفی شیعه به وجود آمده است و پایه‌های آن قوی‌تر شده است. وقتی امام کاظم(ع) را به عنوان امام رافضی به زندان انداختند، جریان مقابل متوجه می‌شود که زندان‌بان مرید حضرت شده است؛ لذا زندان ایشان را عوض کردند. زندان‌بان‌ها مرید حضرت و به ایشان علاقه‌مند می‌شدند تا اینکه در نهایت حضرت را به فردی به نام سندی بن شاهک یهودی سپردند و ارتباط امام کاظم(ع) را با مردم قطع کردند و حضرت را به شهادت رساندند.

مأمون به‌طور کلی تاکتیک را عوض کرد و جریان مقابل متوجه شد که این تاکتیک نیز نمی‌تواند آنها را به اهداف خود برساند؛ لذا از یافتن شبکه اصلی و مخفی شیعه ناامید و منصرف شده و تاکتیک جدید خود را عملی کردند؛ به این صورت که می‌خواستند با زیر نظر گرفتن ائمه(ع) به امام دوازدهم(ع) دست پیدا کرده و ایشان را به شهادت برسانند.

## جریان مقابل درصدد بود امام هادی(ع) را تحت تربیت خود قرار دهد

در مورد امام هادی(ع) که گفته شد جریان مقابل برای تربیت حضرت ایشان را در سن کودکی به استادی سپردند، روایتی در کتاب «اثبات الوصیة» نقل شده است؛ اگرچه کتاب دیگری نیز این روایت را نقل کرده است. فردی به نام عمر بن الفرج رنجی (بهضم و یا فتح راء) ناصبی و در دستگاه معتصم و واثق است. وقتی امام جواد(ع) را به شهادت رساندند، امام هادی(ع) را به این فرد می‌سپارند و به او دستور می‌دهند تا امام هادی(ع) را به مدینه ببرد و از او می‌خواهند تا حضرت را تحت تعلیم و تربیت خود قرار دهد. در ذیل به روایت مذکور اشاره می‌شود:

روی الحمیری عن محمد بن سعید مولى لولد جعفر بن محمد قال: قدم عمر بن الفرج المرخجی المدینة حاجا بعد مزی أبي جعفر علیه السلام (ناقل این داستان اهل سنت هستند؛ منتها شیعیان نیز این روایت را از آنها نقل کردند؛ لذا گفتند: بعد از مرگ امام جواد(ع)؛ چون آنها نمی‌توانستند بگویند بعد از شهادت امام جواد(ع)) فأحضر جماعه من أهل المدینة و المخالفین و المعاندين لأهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لهم: ابغوا لی رجلا من أهل الأدب و القرآن و العلم لا یوالی أهل هذا البیت (کسی را پیدا کنید که استاد باشد؛ اما ولایت اهل بیت(ع) را (نه ولایت به معنای امامت) نداشته باشد. مراد این است که اهل بیت(ع) را اصلا دوست نداشته باشد) لأضمه الی هذا الغلام (یعنی امام هادی(ع) را به او بسپارند تا ایشان را تربیت کنند) و أوکله بتعلیمه و أتقدم إلیه بأن یمنع منه الرافضة الذین یقصدونه و یمسونه (و نگذارند این بچه با رافضیان ارتباط برقرار کند. مراد از رافضی‌ها همان سازمان شیعه‌ای است که جریان مقابل درصدد یافتن آن بودند و نتوانستند آن را پیدا کنند) فسموا له رجلا من أهل الأدب یکنی أبا عبد الله و یعرف بالجنیدی متقدما عند أهل المدینة فی الأدب و الفهم ظاهر الغضب و العداوة (نسبت به حضرت علی(ع) بغض و کینه و عداوت داشت) فأحضره عمر بن الفرج و أسنى له جاری من مال السلطان (پول سنگینی به او داد) و تقدم إلیه بما أراد (هدف خودشان را به معلم امام هادی(ع) گفتند) و عرفه ان السلطان أمره باختيار مثله (به او گفت که این دستور، دستور معتصم است تا مثل او را پیدا کند) و توکیله بهذا الغلام (۱۵).

فعلا واقع و اصل داستان مدنظر نیست؛ بلکه آنچه مدنظر است، این است که جریان مقابل از یافتن آن سازمان تربیت‌شده توسط ائمه قبلی منصرف و ناامید شدند و مأمون نیز در حال حاضر از قتل امام جواد(ع) منصرف شد؛ بلکه دختر خود را به عقد امام جواد(ع) درآورد تا شاید نسل امامت به نسل آنها منتقل شود. وقتی امام هادی(ع) به دنیا آمد و متوجه شدند که این بچه، همان بچه امام جواد(ع) است، امام جواد(ع) را به شهادت رساندند و فرزند ایشان را که خردسال بودند، به فردی ناصبی و دشمن اهل بیت(ع) به نام جنیدی سپردند تا به خیال خودشان امام هادی(ع) را که تربیت‌شده خدایی است، تربیت کنند. فرد ناصبی مدتی متصدی تربیت امام



هادی(ع) بود. بعد از مدتی جریان مقابل متوجه شد جنیدی ناصبی از شیعیان نزدیک امام هادی(ع) شده است. این داستان در کتاب مستبصرین نیز بیان شده است. ماجرا را از جنیدی جویا شدند و او در جواب گفت: خواستم به او حرف یاد بدهم؛ اما هر کلمه‌ای که به او یاد می‌دادم، درب علوم بسیاری را به روی من می‌گشود که من آنها را نمی‌دانستم. علم این طایفه اکتسابی نیست؛ بلکه لدنی است.

آنچه در این جلسه قابل بیان است، این است که تلاش جریان مقابل از یافتن و دست پیدا کردن به سازمان شیعه به یأس مبدل گردید؛ ولذا خود ائمه(ع) را به‌شدت تحت نظر داشتند تا به امام منتظر دست پیدا کنند.

در جلسه بعد به این مطلب پرداخته می‌شود که امام هادی(ع) در سن هفت‌سالگی چگونه کار کردند؛ به‌گونه‌ای که ایشان برخلاف پدر بزرگوارشان در سن چهل‌سالگی به شهادت رسیدند. جالب این است که امام هادی(ع) متوکل عباسی را نیز درک کردند. متوکل‌ای که در مورد او گفته شده: او در خبثت بی‌نظیر بود. حضرت چگونه توانستند خودشان را از چنگ چنین انسان‌های خبیثی دور نگه دارند و همچنین جریان مقابل و دشمن چگونه از امام هادی(ع) به امام حسن عسکری(ع) رسیدند.

(۱). توبه/۳۳.

(۲). همان.

(۳). عیون أخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۶۱.

(۴). دلائل الإمامة، ص ۴۶۴.

(۵). بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۷۹.

(۶). دلائل الإمامة، ص ۴۶۷.

(۷). مائده/۶۷.

(۸). غافر/۲۶.

(۹). احقاف/۲۶.

(۱۰). علوج به مرد درشت‌اندام و نیرومند از کافران عجم اطلاق می‌شود.

(۱۱). عموریه از شهرهای بزرگ روم بود و در حال حاضر، بروسا نامیده می‌شود. این شهر در دامنه کوه مرمره قرار دارد و در غرب آن، دریای قسطنطنیه واقع است.

(۱۲). این ماجرا براساس آنچه در روایت بیان شده، نقل می‌شود.

(١٣). دلائل الإمامة، ص ٤٦٤.

(١٤). عيون أخبار الرضا (ع)، ج ١، ص ٩٩.

(١٥). إثبات الوصية، ص ٢٣٠.